

جایگاه «سلامت» در دین اسلام و تبیین نقش قلب و عقل در «سلامت معنوی»

محمد عبدالرحیمی^۱

چکیده

در آموزه های اسلامی، هیچ علمی به اندازه «طلب علم سلامت» ضروری خوانده نشده است. «سلامت» هم کمال محسوب می شود و هم مقدمه ای برای نیل به سایر کمالات است؛ «بهشتی شدن» و حرکت به سوی «سعادت» جز برای انسان های «سالم» میسر نمی شود. از سوی دیگر حرکت در مسیر خلاف سلامت، موجب هبوط از مقام انسانی و فساد استعدادهای عالی موجود در نهاد انسان می گردد. با توجه به چنین اهمیت و ضرورتی، مقاله حاضر، با استناد به آیات قرآنی و روایات متقن شیعی، به روش توصیفی و تحلیل محتوا، به دنبال تشریح مفهوم و جایگاه سلامت در اسلام، و نیز تبیین یکی از مهم ترین اقسام سلامت، یعنی «سلامت معنوی» و تشریح چگونگی احراز آن است. برخی از یافته های این تحقیق نشان می دهد که: (۱) داشتن سلامت بدنی لزوماً با سالم بودن انسان مساوی نیست؛ به بیان دیگر نداشتن صحت بدنی و حتی داشتن نقص عضو، به معنای نداشتن سلامتی نیست؛ (۲) به دلیل احاطه و اشراف بُعد معنوی انسان بر بُعد مادی، سلامت معنوی تأثیر به سزایی در سلامت جسمانی انسان دارد؛ (۳) سلامت معنوی که سلامت بُعد معنوی و باطنی انسان است- نیازمند حرکت های معنوی در جهت کمال و نیز تعادل در ابعاد و روابط انسانی است؛ (۴) سلامت قلب و عقل و تعامل درست آنها، نقش اساسی در رسیدن انسان به «سلامت بُعد معنوی» ایفاء می کنند؛ (۵) سلامت قلب موجب باز شدن «چشم قلب» و ایجاد «بصیرت» در انسان می شود؛ (۶) بینایی چشم دل-که صفت قلب های سالم است- موجب «رؤیت حق» و درک «جنه اللقاء» می گردد؛ (۷) قلب ناسالم و آلوده، هیچ کدام از کارکردهای قلب سالم را ندارد. امراض قلبی، محصول آلودگی هایی همچون کفر و شرک و گناه است؛ (۸) «کم عقلی» یکی از بیماری های بُعد معنوی و باطنی انسان است. عدم رشد عقل، که موجب عدم تشخیص و تمییز حق و باطل است، انسان را گرفتار تاریکی جهل و در نتیجه افراط و تفریط می کند....

کلیدواژه ها: سلامت، سلامت معنوی، بیماری، قلب، عقل، حرکت، تعادل.

۱. عضو هیئت علمی دانشگاه علوم انتظامی امین

۱- مقدمه

«سلامت» موضوع گسترده‌ای است که افزون بر علمی چون پزشکی و داروسازی، در حوزه بهداشت روانی و روانشناسی، جامعه‌شناسی، اقتصاد، و نیز علوم کشاورزی و صنعتی به نحوی کاربرد دارد؛ حتی رهبران سیاسی، مدعی ایجاد نظام حکومتی سالم هستند. «سلامتی» یکی از جاذبه‌های فطری آدمیان است و در همه ادوار تاریخ بشر، همه انسانها چه بیمار و چه سالم - در پی سلامتی بوده‌اند: بیماران، مشتاقانه در جستجوی سلامتی بوده و بهره‌مندان از سلامتی به دلیل جاذبه‌ای که مراتب بالاتر سلامتی دارد طالب حفظ و ارتقاء سطح آن بوده‌اند. از سوی دیگر در پی پیشرفت‌های علمی صورت گرفته، امروزه مسئله «سلامتی»، به موضوعی داغ و جذاب تبدیل شده و توجه عموم مردم را بیش از پیش به خود جلب کرده است. سازمان بهداشت جهانی^۱ به سال ۱۹۴۶ میلادی در تعریف خود از «سلامت» به سه حوزه «سلامت جسمی» و «سلامت اجتماعی» و «سلامت روانی» اشاره کرده بود؛ این سازمان برای تفهیم سلامت و بیماری، تعریفی از سلامتی ارائه کرد که عبارت است از: «سلامت حالتی از رفاه و راحتی کامل بدنی، روانی و اجتماعی است و نه دقیقاً نبود بیماری یا ضعف و سستی» (آزاد، ۱۳۸۹: ۱۷-۲۰)؛ لیکن در دهه‌های اخیر بنا به تحقیقات پزشکان و روان‌شناسان مختلف - توجه نشان دادن به بُعد معنوی انسان و «سلامت معنوی» از سوی دست‌اندرکاران نظام سلامت و سازمان بهداشت جهانی اجتناب‌ناپذیر شده است.

با نظر به اهمیت و جذابیت موضوع «سلامت» برای انسان، یکی از اهداف این نوشتار غیر از تبیین چیستی و جایگاه سلامتی تبیین ابعاد مختلف سلامتی و رابطه آنها با یکدیگر است، تا انسان مشتاق سلامت، با توجه کردن به یکی از ابعاد سلامتی، از سایر وجوه آن باز نماند، زیرا استدلال خواهد شد که غفلت از هر کدام از ابعاد سلامتی، کل سلامتی را مخدوش می‌کند و در اصل، به معنای «سالم نبودن انسان» است؛ پس لازم است که ابعاد مختلف سلامتی مورد بررسی قرار گیرد، تا این شناختن و شناساندن باعث شود که همه عمر و انرژی آدمیان، برای

1).WHO



کسب یک بُعد از ابعاد سلامتی صرف نگردد و حرکت شتابان او به سوی «سلامت» سر از «هلاکت» در نیاورد. این تحقیق با روش کتابخانه‌ای و با ابزار فیش برداری و از طریق توصیف و تحلیل محتوا، به دنبال پاسخ به سؤالات ذیل است: «سلامت» چه جایگاه و چه ضرورتی در دین اسلام دارد؟ «سلامتی» اساساً به چه معنی است؟ و اقسام آن کدام است؟ «سلامت معنوی» چیست و رابطه اش با «مراتب معنوی انسان» چگونه است؟ «سلامت معنوی» با توجه به قوا و امکانات انسانی (خصوصاً قلب و عقل)، و با نظر به آموزه‌های اسلامی و عرفانی، چگونه قابل دستیابی است؟

۲- جایگاه سلامت در آموزه‌های دینی

یکی از کارکردهای مهم ادیان الهی «ایجاد و تضمین سلامت» در ابعاد مختلف فردی و اجتماعی است. «سلامت» در آیات قرآنی و روایات اسلامی جایگاه بسیار بلندی دارد، به طوری که می‌توان گفت که میزان «سالم بودن» انسان با میزان کامل بودن او تناسب دارد. قرآن کریم، خبر از ساحتی در وجود انسان می‌دهد که امکان دارد مریض یا سالم باشد؛ سالم بودن آن، نقش اساسی در نجات و بهشتی شدن انسان دارد؛ و آن ساحت «قلب» است: «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ؛ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» (الشعراء: ۸۸، ۸۹) [این آیات در ابتدای مناجات حضرت علی (ع) استفاده شده است؛ آنجا که حضرت، می‌خواهد تذکر دهد که در روز قیامت، هیچ چیز غیر از «قلب سلیم» موجب امان و مفید به حال انسان نیست: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْأَمَانَ يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» (کفعمی، ۱۴۱۸:ق: ۳۲۰)]. شاید بتوان گفت که توجه به اسلام به عنوان «دین سلامتی» و قرآن کریم از منظر «کتاب سلامتی»، دیدگاه جالبی باشد؛ زیرا خدای سبحان از طریق دین اسلام - که دین اعتدال است انسان‌ها را به سوی «سلامتی» رهنمون شده است و راه سالم شدن و سالم ماندن را به او می‌آموزد؛ بر اساس تعلیمات دینی، خدای متعال «سالم»^۱ و «سلام»^۲ است و انسان‌ها را به سوی «سرای سلامت» فرا می‌خواند: «وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى دَارِ السَّلَامِ» (یونس: ۲۵)؛ طبق آیه ۱۶ سوره مائده، خدای سبحان به وسیله قرآن،

۱. دعای جوشن کبیر، بند ۲۹.

۲. «هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّبُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ» (الحشر: ۲۳).

انسان‌ها را به راه‌های سلامت راهنمایی می‌کند، راهی که منطبق بر صراط مستقیم است و موجب خروج از تاریکی‌ها و ورود به قلمرو نور و روشنایی می‌شود^۱. مقصد چنین انسان‌هایی «سرای سلامت» نزد پروردگارشان است: «لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ» (الانعام: ۱۲۷). به این ترتیب قرآن کریم و انبیاء و اولیاء الهی، و در پی آنها عالمان راستین - که «ورثه الانبیاء»^۲ خوانده شده‌اند - راه سلامت را به انسان نشان می‌دهند و از آنجایی که «بهشتی بودن» با «سالم بودن»؛ متناظر است پس مسلماً مصداق «انسان سالم»، با مصداق «انسان سعید» مساوق می‌شود، و صفت «سلامت» با صفاتی همچون «کمال» و «فلاح» و «احسان» و سایر صفات بهشتیان ملازم خواهد بود؛ و با توجه به تفاوت مرتبه بهشت و بهشتیان، می‌توان گفت که میزان سلامت بهشتیان با سایر حسنات آنها، و نیز مرتبه بهشتی‌شان رابطه مستقیم دارد. از این روست که حضرت امام باقر(ع) فراگیری هیچ علمی را به اندازه «علم سلامت»، لازم و ضروری ندانسته است^۳؛ و امیرالمؤمنین علی(ع) سلامت را «زیباترین لباس»^۴ و عافیت را «شیرین‌ترین نعمت‌ها»^۵ خوانده است؛ و امام صادق(ع) فرموده است که همیشه و همه جا در طلب «سلامت» باشید^۶؛ و امام سجاد(ع) در دعای خود، خواستار عافیت و سلامت است^۷.

حضرت علی(ع) «مرض قلب» را بدترین مصیبت شمرده است: «يَا بَنِيَّ إِنَّ مِنَ الْبَلَاءِ الْفَاقَةَ وَ أَشَدَّ مِنْ ذَلِكَ مَرَضَ الْبَدَنِ وَ أَشَدَّ مِنْ ذَلِكَ مَرَضُ الْقَلْبِ وَ إِنَّ مِنَ النِّعَمِ سَعَةَ الْمَالِ وَ أَفْضَلَ مِنْ ذَلِكَ صِحَّةَ الْبَدَنِ وَ أَفْضَلَ مِنْ ذَلِكَ تَقْوَى الْقُلُوبِ» (مجلسی، ۱۴۰۳/ق: ۶۷/ ۵۱). آن حضرت، رسول اکرم (ص) را

۱. «یَهْدِي بِهٖ اِلٰهَ مِنْ اَتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سَبُلَ السَّلَامِ وَ يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ اِلَى النُّورِ بِاِذْنِهٖ وَ يَهْدِيهِمْ اِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (المائدة: ۱۶) «خدا به وسیله آن [کتاب] هر که را از خشنودی او پیروی کند، به راه‌های سلامت رهنمون می‌شود، [و به توفیق خویش]، آنان را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی بیرون می‌برد و به راهی راست هدایتشان می‌کند».

۲. حدیث امام صادق(ع) است که: «إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ...» (الکافی: ۱/ ۳۲)

۳. «وَ اعْلَمْ أَنَّهُ لَا عِلْمَ كَطَلَبِ السَّلَامَةِ وَ لَا سَلَامَةَ كَسَلَامَةِ الْقَلْبِ» (تحف العقول: ۲۸۶)

۴. «لَا يَبَاسُ أَحْمَلُ مِنَ السَّلَامَةِ» (تصنيف غرر الحكم و درر الكلم: ۴۸۳)

۵. «الْعَافِيَةُ أَهْنَأُ النَّعْمِ» (تصنيف غرر الحكم و درر الكلم: ۴۸۳)

۶. «قَالَ الصَّادِقُ(ع): اَطْلُبِ السَّلَامَةَ أَيَّمَا كُنْتَ وَ فِي أَيِّ حَالٍ كُنْتَ لِدِينِكَ وَ قَلْبِكَ وَ عَوَاقِبِ أُمُورِكَ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ» (مصباح الشريعة: ۱۰۹)

۷. «اللَّهُمَّ فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ... وَ أَوْجِدْنِي حَلَاوَةَ الْعَافِيَةِ، وَ أَدِقِّنِي بَرْدَ السَّلَامَةِ» (الصحيحفة السجادية: ۷۶).

طبیعی معرفی می کند که به سراغ این دردمندان می رود تا با مرهم نهادن بر زخم های دلشان، لباس سلامت و عافیت بر قامت جانشان بپوشاند: «طَبِيبٌ دَوَّارٌ يَطْبَهُ قَدْ أَحْكَمَ مَرَاهِمَهُ وَ أَحْمَى مَوَاسِمَهُ يَضَعُ ذَلِكَ حَيْثُ الْحَاجَةُ إِلَيْهِ مِنْ قُلُوبٍ عَمِيٍّ وَ آذَانٍ صُمٍّ وَ أَلْسِنَةٍ بُكْمٍ...» (تمیمی، ۱۳۶۶: ۱۰۹).

۳- رابطه واژه «سلامت» با «سلام» و «دارالسلام»

ریشه اصلی واژه «سلامت» از کلمه «سلام» است؛ و بسیاری از صاحب نظران آنها را «هم معنی» دانسته اند (آزادی، بی تا: ۶۶۰/۲)؛ «سلام» از باب علم به معنی «بی گزند ماندن» و «بی عیب شدن» است و از باب منع به معنی «رهایی یافتن»، «دور شدن از عیب و آفت» و «خالص شدن» است (ابن عربی، ۱۳۸۸: ۳۴). علامه طباطبائی نیز دو کلمه «سلام» و «سلامت» را به یک معنا دانسته است (طباطبائی: ۵۳/۱۰).

«سلام» یکی از اسماء شریف خدای متعال است: «هُوَ اللهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ...» (الحشر: ۲۳) و «دارالسلام» یکی از زیباترین نام های بهشت است. اگر بهشت را «دارالسلام» خوانده اند بدین مناسبت است که «بهشت خانه خدایی است، که نامش سلام است و در آنجا هیچ شرّ و ضرری برای ساکنان آن وجود ندارد» (طباطبائی: ۵۳/۱۰). پس خدای متعال «سلام» است و انسان ها را به سوی «سرای سلامت» فرا می خواند «وَاللهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ» (یونس: ۲۵)؛ «يَهْدِي بِهِ اللهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ» (المائدة: ۱۶)؛ در مفردات الفاظ قرآن نیز معنی واژه «سلام» را در آیات مزبور، همان «سلامت» دانسته است (راغب اصفهانی، بی تا: ۲۴۷۲). «دارالسلام» در کتاب معتبر «تاج العروس» به معنای «بهشت» آمده و دلیل این نام گذاری چنین مطرح می شود: «دَارُ السَّلَامِ: الْجَنَّةُ، لِأَنَّهَا دَارُ السَّلَامَةِ مِنَ الْآفَاتِ وَ هِيَ دَارُ السَّلَامَةِ مِنَ الْمَوْتِ وَ الْهَرَمِ وَ الْأَسْقَامِ؛ لِأَنَّهَا دَارُ السَّلَامَةِ الدَّائِمَةِ الَّتِي لَا تَنْقَطِعُ وَ لَا تَقْنِي» (حسینی زبیدی، ۱۴۱۴ ق: ۱۶/ ۳۵۵). علاوه بر موارد مذکور در وجه تسمیه بهشت، شاید بتوان اضافه کرد که: بهشت از آنجایی دارالسلام خوانده شده است که جایگاه انسان های سالم است؛ یعنی ورود به چنین سرایی فقط برای انسان های سالم میسر می شود، کسانی که از عیوب و امراض وجودی مبرا هستند؛ از این رو به آنان خطاب می شود: «با سلامت و ایمنی در آنجا داخل شوید»؛

«إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمَنِينَ» (الحجر: ۴۵ و ۴۶).

در مقابل دارالسلام، اصطلاح «دارالتور»^۱ به معنی «سرای هلاکت» نیز در قرآن کریم به کار رفته است که جایگاه افراد ناسالم است، و «روسیاهی» یکی از مشخصات آنها خوانده شده است.^۲

۴- «اسلام» دین سلامت

در یک جمع بندی می توان گفت، با توجه به این مقدمات که: (۱) خدای متعال «سالم» و «سلام» است و انسان ها را به سوی «خود»^۳ (سالم و سلام شدن) و «دارالسلام» (سرای سلامتی) دعوت می کند؛ و (۲) معنای «سلامتی»، بی عیبی، نجات و رستگاری است؛ و (۳) قرآن «شفا» است؛ و (۴) «انسان سالم» انسانی بهشتی و سعادت مند است؛ پس می توان نتیجه گرفت که «اسلام»، «دین سلامتی» (بی عیب شدن و رهایی و نجات و رستگاری و سعادت) است و به انسان، راه شفا و سالم شدن خود و جامعه اش را می آموزد؛ و به همین ترتیب، قرآن کریم «کتاب شفا و سلامتی» است.

البته این مطلب در ریشه لغوی کلمه «اسلام» نیز نهفته است؛ اگرچه «دین سلام و سلامتی بودن اسلام»، منافاتی با برداشت عمومی و مشهور ندارد - که ریشه کلمه ی «اسلام» از «تسلیم» گرفته می شود-؛ زیرا «تسلیم شدن در برابر حق» یکی از نشانه های «انسان سالم» است.

۵- «سلامت» مقدمه سایر کمالات

استاد مطهری سالم بودن انسان را زمینه ساز کامل شدن او می شمارد و می گوید: «ما قبل از آنکه درباره انسان کامل بحث کنیم باید در باره انسان سالم بحث کنیم. یکی از برنامه های قرآن، ساختن «انسان سالم» است و ما قبل از آنکه توقع داشته باشیم که «انسان کاملی» باشیم یا به انسان کامل نزدیک شویم، باید خود را از نظر «انسان سالم» یا انسان معیوب بودن

(۱). «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ» (ابراهیم: ۲۸)

(۲). «وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وَوَجَّهُهُم مَّسْوُودَةٌ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ» (الزمر: ۶۰)

(۳). «... وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا...» (النور: ۳۱)؛ «إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» (طه: ۱۴)

(۴). «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ» (يونس: ۵۷)؛ «وَنُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا» (الإسراء: ۸۲)



بسنجیم. سلامت و عیب گاهی مربوط به تن انسان است... انسان شخصی دارد و شخصیتی؛ تنی دارد و روحی؛ جسمی دارد و روانی... گاهی ممکن است که انسان از نظر جسم، از نظر تعداد گلبول‌های سفید و قرمز و... سالم به نظر آید ولی از نظر روانی بیمار باشد. این نوع بیماری‌ها را از راه جسم نمی‌توان درمان کرد یعنی راه معالجه آنها داروهای مادی نیست. مثل کسی که دچار عقده روانی تکبر است. امروزه ثابت شده است که تکبر، واقعاً بیماری است؛ واقعاً اختلال روحی و روانی است؛ ولی آیا می‌شود یک دارو برای تکبر در داروخانه پیدا کرد؟ آیا می‌شود انسان یک قرص بخورد و تکبرش از بین برود و تبدیل به یک انسان متواضع شود؟ از این رو قرآن کریم از امراض قلبی خبر می‌دهد: «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا...» (البقره: ۱۰) یعنی کسانی که در دل و روحشان بیماری است... اما قلبی که قرآن می‌گوید غیر از قلب پزشکی است. قلب در قرآن همان روح و روان انسان... (مطهری، ۱۳۷۸: ۲۸ تا ۲۲).

استاد مطهری در ادامه بحث خود در مورد «بیماری‌های قلبی و باطنی»، اشاره می‌کند که تداوم و وخامت این بیماری‌ها می‌تواند به «مسخ شدن» انسان‌ها بیانجامد، که این «مسخ شدن» نوعی تبدیل شدن به موجودی پست‌تر است و مربوط به بعد معنوی انسان می‌شود (همان: ۲۹ تا ۳۳). ایشان در پایان این بحث به یکی از شیوه‌های اسلام برای ایجاد سلامت معنوی و انسان‌سازی اشاره می‌کند: «برنامه ماه مبارک رمضان برنامه انسان‌سازی است یعنی برنامه‌ای است که انسان‌های معیوب را انسان‌های سالم و انسان‌های سالم را به انسان‌های کامل تبدیل می‌کند. برنامه ماه رمضان برنامه تزکیه نفس، برنامه اصلاح معایب و رفع نواقص و برنامه ترقی دادن روح است که البته از طریق حفظ دهان روح از غذاهای حرام حاصل می‌شود» (همان: ۳۳ و ۳۴).

نتیجه سخن اینکه: فقط «انسان سالم» می‌تواند «انسان کامل» شود، زیرا «سلامتی» زمینه ساز بالندگی و رشد انسان است؛ به بیان دیگر، فقط در بستر «سلامتی» است که سایر استعدادها و صفات کمالی انسان مجال شکوفایی می‌یابند. همچنین عدم توجه به درمان «بیماری‌های باطنی» و ادامه آنها، موجب تضییع «استعدادها و قوای خاص انسانی» می‌شود، و انسان به سوی «مسخ شخصیت» حرکت می‌کند، و در ورطه «هلاکت» می‌افتد و از مرتبه انسانی هبوط می‌کند و

جا بگاه «سلامت» در دین اسلام و تبیین نقش قلب و عقل در «سلامت معنوی»

مصدق آیه «بَلْ هُمْ أَضَلُّ» می‌گردد؛ خود این «هبوط»، جهنمی است، محصول «عدم استفاده انسانی» از «استعدادها و قوای انسانی»: «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّةِ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» (الاعراف: ۱۷۹).

۶- تبیین مفهوم «سلامت» و واژه های مرتبط

«سلامت» مصدر است به معنی سالم بودن؛ «سالم» به عنوان صفت، وصف موصوفی است که وظیفه خود را برای رسیدن به هدف معین به خوبی انجام می‌دهد. برخی از معانی لغوی «سلامت» عبارتند از: بی‌عیبی، بی‌گزند شدن، عافیت، آرامش، صلح، نجات و رستگاری (دهخدا؛ ۱۳۷۷: ۹/ ۱۳۷۱۲). راغب اصفهانی سلامت را به معنای «مصون بودن از آفت‌های ظاهری و باطنی» دانسته است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ ق: ۴۲۱).

«صحت» و «عافیت» از واژگان مترادف و نزدیک به واژه سلامت هستند، با این تفاوت که «سلامت» و «عافیت» برای روح و جسم، هر دو، به کار می‌روند؛ ولی «صحت» بیشتر ناظر به سلامت جسمی و تن درستی است (شجاعی، ۱۳۸۹: ۳۵).

مرحوم دهخدا اگرچه در صدد تفکیک معنای «صحت» و «سلامت» نیست ولی «صحت» را به معنای: «تندرستی» و «بی‌عیبی» در مقابل «سقم و بیماری» و نیز «برخاستن از بیماری» آورده و به بیتی از مولانا اشاره کرده است:

مدت شش ماه می‌رانند کام تا به صحت آمد آن دختر تمام

(مولوی، دفتر اول)

وی همچنین در توضیح واژه «صحت» این بیت از ناصر خسرو را شاهد آورده است، که ضمناً می‌تواند مبین تفاوتش با واژه «سلامت» باشد:

سلامت دان که در کم گفتن توست چو صحت کان هم از کم خفتن توست

در لغت نامه «مجمع البحرین» آمده است: «الصَّحَّةُ فِي الْبَدَنِ حَالَةُ طَبِيعِيَّةٍ تَجْرِي أَعْمَالَهُ مَعَهَا عَلَى الْجَرَى

الطبیعی» (طریحی، ۱۳۷۵: ۲/ ۲۸۳). در «فرهنگ ابجدی»، صحت به معنای «بهبودی از بیماری» آمده است (بستانی، بی تا: ۵۴۸). عسکری (وفات ۳۹۵ ق.) در کتاب «الفروق فی اللغة» نبود سلامت را منجر به «هلاکت و نابودی» دانسته، ولی نبود صحت را با «بیماری و نقصان و مرض» ملازم دانسته است (عسکری، ۱۴۰۰ ق: ۱۰۳). در روایات اسلامی نیز «صحت» بیشتر به بُعد ظاهری و قلبی و مادی اشاره دارد، ولی «سلامت» وصفی است برای همه ابعاد وجودی انسان که تن و جان و دنیا و آخرت را در بر می گیرد، و این مطلب را می توان از بیانات معصومین (ع) استنباط کرد. رسول اکرم (ص) می فرماید: «صَوْمُوا تَصِحُّوا» (مجلسی، ۱۴۰۳ ق: ۲۶۷/۵۹) و در جای دیگر می فرماید: «وَأَسْكُنُوا عَنِ الْبَاطِلِ تَسْلَمُوا» (پاینده، بی تا: ۶۰۱). امام صادق (ع) در حدیثی از «صحت هلال ماه رجب» و توصیه های لازم سخن گفته است^۱؛ و از سخنان امیرالمؤمنین (ع) است که: «صِحَّةُ الْأَجْسَامِ مِنْ أَهْبَاءِ الْأَقْسَامِ» (تمیمی، ۱۳۶۶: ۴۸۳). از مجموع مستندات مزبور می توان نتیجه گرفت که: اگرچه واژه «صحت» بیشتر به سلامت مرتبه مادی و جسمانی اشاره داشته باشد، ولی واژه «سلامت» مخصوصاً وقتی که به طور مطلق به کار می رود به همه مراتب وجودی انسان اشاره می کند که البته «سلامت جسمانی» فقط یکی از ابعاد آن است؛ لذا وقتی که از «انسان سالم» سخن گفته می شود، فقط صحت و سلامت جسمانی، مد نظر نیست. به این ترتیب اگرچه «صحت بدن» یکی از نعمت های بزرگ الهی محسوب می شود، ولی نداشتن صحت بدنی و حتی داشتن نقص عضو، به معنای نداشتن سلامتی نیست و از سوی دیگر داشتن صحت بدنی لزوماً با سالم بودن انسان مساوی نیست؛ زیرا انسان فقط بدن نیست. به بیان دیگر، صحت بدنی شرط کافی برای سلامتی نیست، زیرا بُعد جسمانی، فقط یکی از ابعاد وجودی انسان است و افراد ناقص العضو و معلول نیز انسانند و می توانند با همت و اراده و تسلط بر اوضاع زندگی خود، در مسیر سلامت و سعادت انسانی، گام های بلندی بردارند و انسان های سالمی باشند. به این ترتیب حوزه سلامت انسان، دامنه بسیار وسیعی می یابد که صحت و سلامت جسمی یکی از ابعاد آن است.

(۱). «إِذَا صَحَّ هَلَالُ رَجَبٍ فَعَدَّ تِسْعَةً وَخَمْسِينَ يَوْمًا وَصَمَّ يَوْمَ سَتِينٍ» (المقنع، شیخ صدوق: ۱۸۶)

۷- اقسام سلامتی و بیماری با توجه به مراتب و روابط انسانی

قبل از تقسیم بندی سلامتی و بیماری به اقسام مختلف، ابتدا لازم است که «ابعاد و مراتب وجود انسان» و همچنین «انواع تعاملات و روابط انسانی» شناسایی شوند.

۷-۱- مراتب انسان

بر اساس آیات قرآنی و مطابق با مبانی فلسفه و عرفان اسلامی، انسان دارای ظاهری است که آن ظاهر باطنی دارد. انسان تنی مادی دارد و جانی معنوی و مجرد از ماده؛ خلقی دارد که در مکان و زمان قرار دارد و خلقی دارد فرامکانی و فرازمانی^۱.

مصادق این عناوین مختلف، همان دو بعد فرشی و عرشی انسان است و به ذو وجهین بودن انسان اشاره دارند؛ حضرت علی (ع) انسان را عالم کبیری، پیچیده شده در قالبی صغیر دانسته است:

وَتَرَعْمُ أَنْكَ جِرْمٌ صَغِيرٌ وَفِيكَ انطوى العالمُ الأكبرُ (صدرا شرح أصول الکافی: ۲۹۲/۱)

پس اگر به طور کلی ساحات وجود انسان را به دو حوزه «ظاهر» (مادی) و «باطن» (معنوی) تقسیم کنیم، آن گاه می توانیم از دو گونه «سلامت» یعنی «سلامت ظاهری» (سلامت جسمانی) و «سلامت باطنی» (سلامت معنوی) سخن بگوییم. سلامت ظاهر مربوط به جسم و تن انسان می شود، و سلامت باطن مربوط به جان و روان اوست.

همچنین می توان به دو نوع بیماری نیز اشاره کرد؛ یک سری بیماری هایی هستند که حوزه جسمی و بدنی را گرفتار می کنند و تهدیدی برای «تندرستی» او محسوب می شوند اما گروه دوم، بیماری هایی هستند که به حوزه روحی و روانی انسان آسیب می زنند و «جان درستی» او را مختل می کنند. اولی، به چشم سر می زند و انسان را «کور ظاهر» می کند و دومی، به چشم سِر می زند و انسان را «کور باطن» می کند؛ اولی را پزشکان تن و قاروره گیران مداوا می کنند و دومی را حکیمان الهی و طبیبان جان.

۷-۲- روابط انسانی

به طور کلی می توان گفت که آدمی، غیر از دو مرتبه وجودی، دارای چهار رابطه انسانی است که

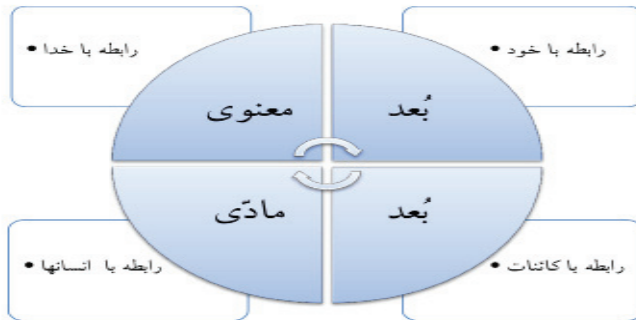
۱. برای اثبات بُعد غیر مادی انسان رک: شیروانی، علی، درس فلسفه، صص ۲۷۴-۲۷۰



عبارتند از: (۱) رابطه با خود؛ (۲) رابطه با خالق؛ (۳) رابطه با سایر انسان ها؛ (۴) رابطه با کائنات^۱. هر کدام از این مراتب و روابط، ممکن است که به سلامتی یا بیماری موصوف شوند.

۸- الگوی انسان سالم

با توجه به وسعت مفهوم سلامت و بیماری، وقتی این واژه ها در مورد انسان به کار می روند، همه «مراتب وجودی» و نیز «روابط انسانی» را شامل می شود. از یک دیدگاه «کل نگرانه» می توان بیان نمود که «انسان سالم» به انسانی گفته می شود که در مراتب دوگانه وجودی و نیز در روابط چهارگانه خود، از سلامتی نسبی^۲، بهره مند باشد.



نمودار (۱) الگوی انسان سالم با توجه به «مراتب دوگانه وجود» و «روابط چهارگانه» انسانی

بنابر الگوی فوق، هر کدام از مراتب و روابط انسانی، می توانند موصوف به «سلامت یا بیماری» شوند و متناسب با جایگاه شان، در هم تأثیر داشته باشند.

نکته اول: باید توجه داشت که سلامتی مفهومی مدرج و ذومراتب است و می توان برای آن مقدار کمینه و بیشینه ای قائل شد؛ برای بیشترین درجه آن-که مطلوب و آرمانی است شاید نتوان حدی قائل شد، زیرا اساساً مرتبه معنوی انسان، حدپذیر نیست و بالتبع، سلامتی آن نیز

۱. منظور ما از «کائنات» هر چیزی غیر از «خود» و «خدا» و «سایر انسانها» است.

۲. اصطلاح «نسبی» به این دلیل استفاده شده است که: چنانچه ذکر خواهد شد، «سلامتی» یک مفهوم مدرج و ذومراتب است..

حدپذیر نخواهد بود؛ ولی در مورد نشانه های حداقل سلامتی می توان مطالبی را بیان کرد؛ برای توضیح منظور از این سخن، می توان «مراتب سلامتی» را به «مراتب نور» تمثیل نمود، چنان که ممکن است برای نور مقدار کمینه ای در نظر گرفت به طوری که کمتر از آن حد، «ظلمت» محسوب شود، ولی بیشترین مقدار آن اگرچه قابل ادراک عقلی باشد اما قابل تصور نیست.

نکته دوم: ساحت های مادی و معنوی انسان در یکدیگر تأثیر می گذارند؛ بر همین اساس وضعیت مرتبه معنوی آدمی (از لحاظ سلامتی یا بیماری) در چگونگی وضعیت مرتبه مادی مؤثر است که در شاخه طب «سایکوسوماتیک»^۱ بررسی می گردد. سایکوسوماتیک که در فارسی به روان تنی ترجمه می شود، به طور کلی مربوط به چیزی است که هم جزء روانی^۲ و هم جزء جسمی^۳ داشته باشد. مفهوم ضمنی اصطلاح سایکوسوماتیک این است که روان و جسم درهم تأثیر متقابل دارند. نخستین بار در سال ۱۸۱۸ هینروث براساس تحقیقات خود، این اصطلاح را به کار برد. در قرن بیستم نیز بر پایه نظریات فروید و تحقیقات ساندور فرنزی، گرو دک و آدلر، پیکر اساسی نظریه ای ریخته شد که به طب روان تنی مشهور است و در طول سال های ۱۹۳۰ تا ۱۹۵۰ بیشتر حد نفوذ خود را داشت. فرانتس الکساندر براساس یافته های خود، معتقد شد که هفت نوع بیماری روان تنی وجود دارد: آسم، روماتیسم مفصلی، فشار خون اساسی و غیره» (پورافکاری: ۲/ ۱۲۳۳). «حتی پر خوری و چاقی هم احتمال دارد مربوط به بیماری های روانی همچون هیستری و افسردگی باشد که چاقی روانزا^۴ نامیده می شود» (همان: ۱۰۱۵).

۹- رابطه «مراتب معنوی» و «سلامت معنوی»

اگرچه سلامتی یا بیماری همه «مراتب وجودی» و «روابط انسانی»، در یکدیگر تأثیر می گذارند، ولی بحث از بیماری و سلامتی در حوزه «جسم» و نیز حوزه «روابط چهارگانه انسانی»، از

1). psychosomatic

2). psychic

3). somatic

4). psychogenic obesity

مجال این مقال خارج است؛ اما در مورد «سلامت معنوی» و «مراتب ساحت معنوی» انسان، باید گفت: «قلب» و «عقل»، دو مرتبه بسیار مهم از ساحت معنوی انسان هستند که سلامت آنها موجب «سلامت معنوی» خواهد بود، و ذیلاً به جایگاه و اهمیت آنها در تعالیم دینی و عرفانی، اشاره ای اجمالی می شود.

۹-۱- «قلب» در آیات و روایات

در آموزه‌های دینی، قلب علاوه بر روح و روان، به معانی دل و خرد و عقل به کار رفته است (خرمشاهی، ۱۳۷۷: ۱۷۷۳). مرحوم دهخدا، قلب را معادل روح و روان و جان دانسته و آن را ابزار شناخت آدمی شمرده است.

قلب انسان وجه آینگی و لوح حق نمای اوست، و قابلیت آن را دارد که به شرط سالم و مصفا بودن، حقایق را آن گونه که هستند منعکس نماید. درست دیدن خود و جهان، مقدمه شناخت صحیح است و از این باب است که رسول گرامی (ص) از خدای متعال درخواست می کند که: «الهی اشیاء را آن گونه که هستند به من نشان بده» (اللَّهُمَّ أَرِنِي الْأَشْيَاءَ كَمَا هِيَ) و امام صادق (ع) نیز می فرماید: «اللَّهُمَّ أَرِنِي الْحَقَّ حَقًّا حَتَّى أَتَّبِعَهُ وَ أَرِنِي الْبَاطِلَ بَاطِلًا حَتَّى أَجْتَنِّبَهُ وَ لَا تَجْعَلُهُ عَلَيَّ مُتَشَابِهًا» (کفعمی، ۱۴۱۸ ق: ۳۱). این درست بینی قلب سالم، باعث ایجاد «ایمانی عارفانه» و استوار؛ یعنی ایمانی از روی بصیرت و معرفت می شود (نه ایمانی کورکورانه و از روی جهل که بسیار متزلزل و شکننده است).

در آیات قرآنی اموری همچون: شناخت و ادراک^۱، تدبیر^۲، و عواطفی چون رحمت و مهربانی^۳ و حتی

۱. «... لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا...» (الاعراف: ۱۷۹)

۲. «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا» (محمد: ۲۴)

۳. «جَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَ رَحْمَةً...» (الحديد: ۲۷)

انزجار و اشمئزاز^۱، رعب و وحشت^۲، سکینه و اطمینان و آرامش^۳، به قلب نسبت داده شده است.

در قرآن کریم حتی «تعقل» منسوب به قلب شده است:

«أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا...» (الحج: ۴۶)

همچنین قلب مرکز ادراکات حضوری و شهود باطنی است و محل نزول وحی و دریافت فیض الهی و ابزار اتصال به عالم غیب است: «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ، عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ» (الشعراء: ۱۹۳ و ۱۹۴)

قلب جایگاه علم راستین:

«...الْعِلْمُ نُورٌ يَقْدِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبِ مَنْ يَشَاءُ...» (مصباح الشریعه: ۱۶)

قلب همان چشم باطنی برای دیدن حقایق هستی است؛ این چشم قلبی، ممکن است «کور» یا «بینا» باشد:

«...فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارَ وَ لَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبَ الَّتِي فِي الصُّدُورِ» (الحج: ۴۶)

۹-۲- ارزش «سلامت قلب» در «سلامت معنوی»

«قلب سالم» و ویژگی پیامبران الهی است: «وَإِنَّ مِنْ شِعْتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ؛ إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» (الصافات: ۸۳ و ۸۴) از آنجایی که «بهشت نقد» وعده حق الهی، برای صالحان است: «وَ لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ» (الرحمن: ۴۶)؛

قلب اگر سالم باشد، صاحبش از هم اکنون در بهشت است و صاحب قلب مریض نیز از هم اکنون در جهنم است؛ به بیان دیگر صاحبان قلب های سالم، در حال بهره مندی از نعمت های بهشتی هستند و قلب برخی دیگر از هم اکنون در حال سوختن است (جواد آملی، ۱۳۸۵: ۱۶۹ و ۱۷۰)؛ و این بهشت و جهنم، در مراتب برزخی و قیامت نیز متناسب با وضعیت قلب ادامه می یابد.

۱) «وَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ إِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ» (الزمر: ۴۵) «و چون خدا به تنهایی یاد شود، دل‌های کسانی که به آخرت ایمان ندارند، منجر می گردد، و چون کسانی غیر از او یاد شوند، بناگاه آنان شادمانی می کنند».

۲) «سَنَلْقَى فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ...» (آل عمران: ۱۵۱)

۳) «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ...» (الفتح:

۴) «...أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (الرعد: ۲۸)

در حوزه عرفان اسلامی نیز سخن از «بهشت نقد» است، و چنین بهشتی از طریق «قلب سلیم» حاصل می شود؛ در واقع قلب سالم رؤیت حق و معرفت به او را میسر می سازد، و سالک را به «جنة اللقاء» وارد می سازد؛ اما قلب مریض و ناسالم که قابلیت حق نمایی خود را از دست داده است، انسان را در جهنم جهل و هجران و کوری از رؤیت حق گرفتار می کند: «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ، كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ» (المطففين: ۱۴ و ۱۵)

نکته آخر اینکه: بنا به قول امام صادق(ع)، فقط قلب های سالم هستند که تحمل حمل بار امانات معصومان(ع) را دارند:

«إِنَّ حَدِيثَنَا صَعْبٌ مُسْتَصَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا صُدُورٌ مُنِيرَةٌ أَوْ قُلُوبٌ سَلِيمَةٌ...» (صفار، ۱۴۰۴ ق: ۲۵).

۹-۳- آثار بیماری قلب

بنابر آیات قرآن کریم، قلب ممکن است «مطهر» یا «آلوده» باشد: «...أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرْ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (المائدة: ۴۱)

گناهان، لکه های آلوده کننده ای هستند که حجاب چشم دل می شوند و این آینه حق نما را مکدر می سازند و موجب مراتب مختلفی از «بدبینی» و «کج بینی» و حتی «نابینایی» می شوند. آلودگی قلب، مصادف با بیماری آن است. قلب اگر دچار مرض شود، صاحبش در پلیدی و کفر می میرد، که عذابی دردناک است:

«وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ وَ مَاتُوا وَ هُمْ كَافِرُونَ» (التوبة: ۱۲۵)
«فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ» (البقره: ۱۰)

قلب ممکن است آلوده به «حب دنیا» شود، لذا در دعای امام سجاد در روز عرفه آمده است:
«اللهم... انزع من قلبي حب دُنْيَا دُنْيَا تَنْهَى عَمَّا عِنْدَكَ...» (صحيفة سجادية: ۲۲۶)

همچنین به دلیل فراموشی یاد خدا و اعراض و انکار، گرفتار رعب و وحشت می شود:
«سَلَّمْتُ فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرَّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ...» (آل عمران: ۱۵۱)

شیطان از طریق «وسوسه قلب ها»، به دنبال نفوذ و انحراف انسان ها است:

«قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ... مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ؛ الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ...» (الناس)

قلب‌هایی که از گرفتار و سوسه‌های شیطان شده و از یاد خدا غافل گشته‌اند، دچار «قساوت» می‌شوند:
 «... قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (الانعام: ۴۳)

از آیات قرآن کریم، قابل استفاده است که بیماری قلب، خود دارای مراتب مختلفی است (فعالی، ۱۳۷۹: ۳۱۱) که هر مرتبه، با حجاب و ظلمتی مخصوص به خودش متناسب است و ممکن است شخص را دچار «بدبینی» و «کج بینی» یا «نابینایی» کند:

اولین مرتبه مرض قلبی دچار شدن قلب به «رین» است: «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (المطففين: ۱۴)

مرحله پیشرفته تر بیماری قلبی، «طبع قلب» است: «...طَبَعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ» (التوبه: ۸۷)
 مرحله و خیم تر از طبع قلب، «ختم قلب» است:

«...خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (البقره: ۷)
 بدترین حالت بیماری قلبی، «فقل شدن قلب» است: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبِ أَقْفَالُهَا» (محمد: ۲۴)
 این قلب فقل شده، دچار ظلمت و حجابی است که کوری کامل و ابدی دل را در پی دارد. چنین شخصی هم در دنیا و هم در آخرت از رؤیت حق و شئون مختلف آن محروم می‌شود:
 «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَ أَضَلُّ سَبِيلًا» (الإسراء: ۷۲).

۹-۴- «عقل» در آیات و روایات

در فلسفه «عقل» جوهری است که هم ذاتاً و هم فعلاً مجرد و منزله از ماده محسوب می‌شود و هیچ تعلق و بستگی به ماده ندارد (شیروانی، ۲۷۲: ۱۳۷۴).

در آموزه‌های اسلامی عقل، هم منبع شناخت (شناسنده) و هم ابزار شناخت (شناساننده):
 «إِنَّ الْعَقْلَ يَعْرِفُ الْخَالِقَ مِنْ جِهَةٍ تُوجِبُ عَلَيْهِ الْإِقْرَارَ وَ لَا يَعْرِفُهُ بِمَا يُوجِبُ لَهُ الْإِحَاطَةَ بِصِفَتِهِ» (توحید المفضل: ۱۷۷) و هم معیار تشخیص حق و باطل (فرقان) و دانسته شده و از این رو بسیار مورد مدح و تمجید قرار گرفته و توصیه اکید برای استفاده از آن شده است^۱.

با نظریه منابع اسلامی و کتب فلسفی و عرفانی، تقسیمات متعددی برای عقل می‌توان یافت، از جمله:

۱. جمله «أَفَلَا تَعْقِلُونَ» سیزده بار در قرآن کریم آمده است.

عقل نظری و عقل عملی، عقل معاش و عقل معاد، عقل مطبوع و عقل مسموع... (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۷۱ تا ۱۵۹).
طبق آموزه های اسلامی، کمال انسان به عقل اوست: «كَمَالُ الْإِنْسَانِ الْعَقْلُ» (تمیمی، ۱۳۶۶: ۵۰)؛
و بدون عقل هیچ دین و ایمانی میسر نمی شود: «لَا دِينَ لِمَنْ لَا عَقْلَ لَهُ» (همان: ۵۵) «مَا آمَنَ
الْمُؤْمِنُ حَتَّىٰ عَقَلَ» (همان: ۵۰).

عقل برترین نعمت ها، بهترین موهبت ها، زیباترین زینت، بالاترین غنا، مایه هدایت و
نجات، و منشأ خیرات معرفی شده است: «أَفْضَلُ النَّعْمِ الْعَقْلُ» «خَيْرُ الْمَوَاهِبِ الْعَقْلُ» «لَا جَمَالَ أَزِينُ
مِنَ الْعَقْلِ» «أَعْتَىٰ الْعَيْتَىٰ الْعَقْلُ» «الْعَقْلُ يَهْدِي وَيُنْجِي» «الْعَقْلُ يُنْبِغُ الْخَيْرِ» (همان: ۵۱ و ۵۰).
با توجه به آیه ۵۶ سورة ذاریات که هدف آفرینش جن و انس، عبادت خدا خوانده شده است:
«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»؛ چنین غایتی، بنابه فرموده امام صادق (ع)، جز با عقل
میسر نمی شود و انسان ها با به کارگیری عقل، بهشت را کسب می کنند: «الْعَقْلُ مَا عِيدَ بِهِ
الرَّحْمَنُ وَ اِكْتَسَبَ بِهِ الْجَنَانُ» (کلینی، ۱۴۰۷: ۱/۱۱).

آن حضرت عقل را حجت باطنی خدا بر انسانها خوانده اند:
«يَا هِشَامُ، إِنَّ اللَّهَ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ: حُجَّةٌ ظَاهِرَةٌ، وَ حُجَّةٌ بَاطِنَةٌ، فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأَئِمَّةُ، وَ
أَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ» (کلینی، ۱۴۲۹: ۱/۳۵).

۹-۵- ارزش «سلامت عقل» در «سلامت معنوی»

حسرت و فریاد اهل جهنم از عدم به کارگیری عقل است: «وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا
فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ» (الملک: ۱۰) «وگویند: اگر شنیده [و پذیرفته] بودیم یا تعقل کرده بودیم
در [میان] دوزخیان نبودیم.»

حضرت علی (ع) «سلامتی» را ثمره عقل، خوانده است: «أَصْلُ الْعَقْلِ الْفِكْرُ وَ ثَمَرَتُهُ السَّلَامَةُ»
(تمیمی، ۱۳۶۶: ۵۲).

آن حضرت که عقل را شفا دانسته: «الْعَقْلُ شِفَاءٌ» (همان) هیچ بیماری را سخت تر از «کم عقلی»
نشمرده است: «لَا مَرَضَ أَضَىٰ مِنْ قَلَّةِ الْعَقْلِ» (تمیمی، ۱۳۶۶: ۵۵).

امیرمؤمنان (ع) «کمال عقل» را «کمال نفس» دانسته؛ پس می توان گفت که «نقصان عقل»

مصادف با «نقصان نفس» است و بدیهی است که نفس ناقص، نفسی معیوب و به دور از سلامتی است. از سوی دیگر بنابه فرمایش امام صادق (ع)، کمال عقل با «حسن خلق» ملازم است: «أَكْمَلُ النَّاسِ عَقْلًا أَحْسَنُهُمْ خُلُقًا» (کلینی، ۱۴۲۹، ق: ۵۳/۱)؛ نتیجه قابل استنتاج از مقدمات مذکور، این است که: انسان هایی که به سوی کمال عقل و حسن اخلاق در حرکت اند، در راه سلامتی گام بر می دارند؛ زیرا هم کمال عقل و هم کمال نفس و هم حسن اخلاق نشانه های انسان سالم هستند.

۹-۶- رابطه قلب و عقل

چنانچه گفته شد «سلامت معنوی»، ضرورتی برای سلامت جسمانی است؛ اما خود «سلامت معنوی» مشروط به سلامت عقل و سلامت قلب است؛ اما این نکته شایسته ذکر است که: به دلیل رابطه ای که بین ادراکات عقلی و ادراکات قلبی وجود دارد و از آنجایی که «ادراک سالم عقلی» زمینه ساز «ادراک سالم قلبی» است، می توان گفت سلامت مرتبه عقلی یکی از لوازم سالم بودن مرتبه قلبی می باشد. از سوی دیگر سلامت قلب، خود به سلامت عقل کمک می کند. این رابطه مستقیم و دو سویه «عقل - قلب» باعث می شود که سلامتی هر کدام در گرو سلامتی دیگری باشد؛ به طوری که «عقل ناسالم» با «قلب سالم» معیت ندارد و نیز «عقل سالم» با «قلب ناسالم» همراه نمی شود؛ به بیان دیگر، یا هر دو سالم اند و یا هر دو بیمار. ضمن اینکه مقدار و درجه سلامتی آنها نیز، نسبت مستقیم با هم دارد؛ به این ترتیب رابطه مستقیمی میان «سلامت عقل» و «سلامت قلب» وجود دارد به طوری که سلامت آنها به یک مقدار و اندازه است.

۹-۷- چند نکته در مورد تفاوت عقل و قلب

وقتی قرار باشد که حوزه عقل از حوزه قلب جدا شود، می توان گفت که: عقل مرکب حرکت به سوی خداست؛ اما انسان را تا «آستانه در» و «درگاه» می تواند پیش برد، در صورتی که قلب مرکب ورود به «بارگاه» است. لذا می توان عقل را به حلقه کوبنده در، تشبیه کرد که همیشه پشت در است و دق الباب می کند؛ اما قلب وارد می شود. در تمثیلی دیگر می توان گفت که عقل، انسان را تا «لب دریا» می برد؛ اما دل سپردن به دریا و «دُرّ یابی» کار قلب است.

اما لازم به ذکر است که این تفکیک، همیشه جایز نیست. وقتی عقل بالقوه، تبدیل به عقل بالملکه و عقل بالفعل و سپس عقل بالمستفاد شود، دیگر حریم آن با قلب قابل جدایی نیست (شیروانی، ۱۳۷۴: ۵۲۲). عقل و قلب در هر گامی که انسان برمی دارد، لازم و ملزوم یکدیگرند و شاید دو لفظ باشند برای یک مصداق؛ چنانچه در آیات قرآنی خود «تعقل» به قلب نسبت داده شده است: «أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا...» (الحج: ۴۶).

از طرف دیگر اساساً نمی توان برای عقل و قلب که موجوداتی مجرد هستند حدّ یقف قایل شد. بر این اساس در همه لحظه ها و صحنه های زندگی عقل و قلب در کار یکدیگر دخالت دارند. پس حتی «تال لب دریا آمدن» هم بدون تأیید قلب میسر نمی شود، همچنین «دل به دریا سپردن» نیز بدون تأیید عقل مقدور نمی شود. تمثیل های مزبور را می توان در مورد ایمان به خدا نیز به کار برد. ایمان اگرچه امری قلبی و گونه ای «دل سپاری» است اما این دل دادگی، مسبوق به تأیید عقل است و ادامه حرکت قلب در وادی ایمان نیز به مدد عقل صورت می پذیرد. حاصل سخن این است که: عملکرد صحیح و سالم عقل و قلب، مستلزم سلامت هر دوی آنهاست.

۱۰- بررسی مفهوم «بیماری» در ساحت معنوی

در آموزه های اصیل دینی و عرفانی، مرتبه باطن (فوق) مرتبه ظاهر است، به بیان دیگر نسبت به ظاهر «اولویت» و «اشرفیت» دارد و علت وجودی آن محسوب می شود از این رو مرتبه ظاهر، تنزل مرتبه باطن است؛ و آنچه در ظاهر دیده می شود، جلوه های مختلف باطن می باشد. اما با توجه به «قاعده عقلی سنخیت علت و معلول» می توان ارتباط مستقیمی بین ظاهر و باطن فرض کرد و قوانین و اصولی را یافت که بر هر دو عالم حاکم باشند. بدین ترتیب برای یافتن بیماری های ساحت معنوی و عوامل بیماری زای آن، نظاره و دقت در اصول و قوانین ساحت مادی، می تواند راهگشا باشد. در حوزه مادی، هر عاملی که در عملکرد طبیعی اعضای بدن، برای رسیدن به غرض وجودی شان، ایجاد اختلال کند، عاملی بیماری زا محسوب می شود؛ مثلاً در حوزه ظاهر، «چشم» برای هدف دیدن، و یا «دستگاه گوارش» برای عمل هضم و جذب آفریده شده اند، و هر عاملی که آنان را از مسیر انجام وظیفه منحرف کند و از رسیدن به این اهداف ممانعت نماید، موجب بیماری است.

عوامل بیماری زای در ساحت معنوی نیز چنین اند: قلب و عقل و خیال که قوای بُعد معنوی هستند، هرکدام برای رساندن انسان به هدفی، خلق شده اند و لذا وظایفی بر عهده دارد که «انجام ندادن آن وظایف» یا «عدم توانایی در انجام وظیفه» نشانه بیماری آن مرتبه وجودی یا قوه است. چنانچه در مبحث «قلب» اشاره شد، در آیات قرآنی وظایفی همچون: شناخت، ادراک، تدبیر؛ و عواطفی همچون رحمت و مهربانی؛ و صفاتی همچون سکینه و اطمینان و آرامش، به قلب نسبت داده شده است. اگر قلب این وظایف را انجام دهد، و این عواطف را (به جا، به موقع، به اندازه) بروز دهد، و این حالات و صفات را در انسان ایجاد کند، «قلب سالمی» خواهد بود؛ وگرنه خلاف موارد مزبور (عدم شناخت...)، نشانه ی بیمار «مرتبه قلبی» است.

عقل، برای درک و شناخت حقیقت «خود، خدا و جهان» آفریده شده و سلامت آن در رسیدن و رساندن به این هدف است. ادراک حقایق، عقل را سالم نگه می دارد و همین سلامت، زمینه درک حقایق بیشتری برای عقل و قلب، فراهم خواهد کرد. عقلی که گرفتار «وهم» شود و از این وظایف و اهداف بازماند، بیمار است.

نکته دیگر: با توجه به اصل دینی و عرفانی «ذو مراتب بودن وجود انسانی»، تأمین شدن غایت اعضاء و جوارح بدنی، خود اهداف متوسطی محسوب می شوند برای تأمین غایاتی عالی تر در مراتب بالاتر هستی. به طور مثال «چشم» برای هدف «دیدن» آفریده شده است؛ دیدن درست و شفاف، هدف از آفرینش آنرا تأمین می کند؛ ولی با توجه به همان «ذو مراتب بودن وجود انسانی»، هنوز این سؤال برای انسان مطرح می شود که: خود این دیدن برای چیست؟ مطابق با آموزه های اصیل دینی و عرفانی، هدف از این «دیدن مادی»، رسیدن به «آیه بینی» و «خدابینی» است. به بیان دیگر، این «جهان بینی»، هدف متوسطی است برای «جان بینی»:

«سَتْرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ...» (فصلت: ۵۳)؛

«سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ... لَنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» (الإسراء: ۱)؛

«...فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا...» (الکهف: ۱۱۰).

نتیجه اینکه اگر «آیه بینی» و «خدابینی» برای انسان حاصل نشود، نشان از «وجود اشکال»

در جوانح، و «سالم نبودن» او از منظر دینی و عرفانی است. این هدف برای اولیاء الهی که مظهر انسان های «سالم» و «کامل» هستند، حاصل شده است؛ چنانچه حضرت علی (ع) فرمود: «مَا رَأَيْتُ شَيْئاً إِلَّا رَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ وَ مَعَهُ» (حسینی همدانی نجفی، ۱۳۶۳: ۶ / ۵۱).

در مجموع، برای تشخیص بیماری های معنوی و تصحیح عملکرد نادرست جوانح، باید: اولاً) مراتب و قوای معنوی انسان، شناسایی شوند؛ ثانیاً) اهداف نهایی آفرینش آنها شناخته شوند؛ ثالثاً) قابلیت ها و وظایف و عملکرد صحیح هر کدام بررسی شود.

۱۱- «حرکت استکمالی» و «تعادل» دو شرط اساسی برای احراز «سلامت معنوی»

با توجه به ارتباطی بین عالم ظاهر و عالم باطن وجود دارد و با نظر به سنخیت علی و معلولی بین آنها می توان گفت: چنانچه دو اصل «حرکت» و «تعادل» دو اصل بنیادی برای سلامت در بُعد مادی انسان است، این فرضیه قابل طرح است که همین اصول می توانند ضامن سلامت در بُعد معنوی آدمی نیز باشند. ما در ادامه سخن در صدد اثبات این فرضیه هستیم که «حرکت استکمالی» و «تعادل» دو اصل اساسی برای «سالم شدن» و «سالم ماندن» در هر دو ساحت مادی و معنوی هستند.

۱۱-۱- رابطه سلامت معنوی با حرکت استکمالی

تا جایی که ما می دانیم، همه «عالم خلق» در حرکت است و «حرکت» یکی از اجراء لاینفک مخلوقات است. در هیچ جای این عالم مادی، سکون وجود ندارد و اساساً نحوه وجود اشیاء مادی، وجودی متحرک و گسترده در بستر زمان است؛ به طوری که سکون موجب اختلال در هستی و نابودی آنهاست؛ به بیان دیگر موجودات این عالم با سیلان و جریانی که در بستر زمان دارند، موجود هستند؛ حتی اعراضی که ساکن و بی حرکت به نظر می رسند، دارای حرکتی نامحسوس و دائمی هستند. بنابراین «همه جهان مادی یکسره در حال نو شدن می باشد و هیچ موجود ثابت و ساکنی در آن یافت نمی شود» (مصباح یزدی، ۱۳۷۸: ۲ / ۳۴۲).

برای مفهوم حرکت تعریف‌های متعددی ارائه شده است از جمله: «تغییر تدریجی» یا «خروج تدریجی از قوه به فعل» یا «حدوث تدریجی شیء» یا «کمال اول برای موجود بالقوه از آن جهت که بالقوه است» (مصباح یزدی، ۱۳۷۸: ۲/ ۲۸۷؛ و نیز مطهری، ۱۳۶۹: ۱۹).

از سوی دیگر حرکت به اقسام مختلفی تقسیم شده است: الف) حرکت در اعراض، شامل حرکت مکانی، حرکت وضعی، حرکت کیفی، حرکت کمی؛ ب) حرکت در جوهر (همان). «مبدأ» و «غایت یا مقصد» و «جهت» نیز از اجزای ذاتی هر حرکتی هستند^۱.

با در نظر گرفتن مقدمه مذکور، در بحث ارتباط سلامت انسان با حرکت، می‌توان گفت که: انسان به عنوان جزئی از عالم مخلوقات، چه در «مرتبه ظاهری و مادی» و چه در «مرتبه باطنی و معنوی»، همواره در حرکت است: تغییر و تبدل سلول‌ها، حرکت مداوم قلب و جریان خون در رگ‌ها، حرکت‌های درون سلولی، انتقال یافتن تحریک‌های سامانه عصبی و... همگی مربوط به حرکت در مرتبه جسمانی انسان می‌باشند که البته «درستی و اعتدال» در این حرکات، لازمه سلامت جسمانی است. اما باید توجه داشت که در مرتبه فرامادی و معنوی انسان نیز انواعی از حرکت وجود دارند که نقش بسیار مهم و سرنوشت‌سازی در وضعیت بعد معنوی او ایفاء می‌کنند. به این ترتیب یکی از نشانه‌های انسان سالم، «وجود حرکت به سوی کمال» است هرچند آن حرکت بسیار کند باشد؛ اما رکود و سکون در این حرکت استکمالی، به معنی «فقدان سلامتی» است. به بیان دیگر انسان سالم کسی است که با هر وضعیتی که دارد، به نحوی در مسیر رشد قرار داشته و در جهت کمال در حرکت است؛ حال این حرکت چه کند و چه تند باشد:

کندترین حرکت استکمالی با کم‌ترین میزان سلامتی مصادف است و هر چه این حرکت، سریع‌تر باشد نشانه عملکرد صحیح قوای انسان و سالم‌تر بودن اوست. آن زمانی که این حرکت متوقف شود، انسان از حوزه سلامت خارج خواهد شد. این حرکت استکمالی که به معنای شکوفایی استعداد‌های انسانی و بالفعل شدن قابلیت‌های او در جهت موصوف شدن به

۱) هر حرکتی مستلزم چند چیز است: «متحرک یا موضوع حرکت» (قابل الحركة) - «مسافت» (مافیة الحركة) - «محرک» (ما عنه الحركة) - «مبدأ» (مامنه الحركة) - «غایت یا مقصد» (مالیه الحركة) (برای توضیح بیشتر در مورد اقسام حرکت و مقتضیات آن رک: آموزش فلسفه، مصباح یزدی، ج ۲، ص ۳۲۹-۳۱۱؛ همچنین حرکت و زمان در فلسفه اسلامی، استاد مطهری، ج ۱، ص ۲۴۷).

صفات الهی و موسوم شدن به اسماء الهی است، درآموزه‌های دینی و عرفانی با عناوین مختلفی از جمله: «سیرالی الله»، «سیر و سلوک»، «اسفار اربعه» و... خوانده می‌شود.

مولانا طلب این حرکت استکمالی و احراز صفات الهی را برای همه انسان‌ها ممکن می‌داند:

لنگ و لوک و خفته شکل و بی‌ادب سوی او می‌غیژ و او را می‌طلب

(مولوی، دفتر دوم: ص ۳۳۷)

از نظر او، این طلبِ کمال، برطرف کننده همه عیب هاست:

وآنکه لنگ و لوک آن سو می‌جهی از همه لنگی و لوکی می‌رهی

(مولوی، دفتر سوم: ص ۳۸۵)

به این ترتیب انسان‌هایی که در مسیر رشد و کمال معنوی در حرکت‌اند، متناسب با نحوه و سرعت تعالی و پیشروی‌شان در مسیر انسانیت، از سلامت و سعادت برخوردار می‌شوند؛ از سوی دیگر افرادی که به دلیل عدم بهره‌برداری یا سوء استفاده از امکانات و ابزار کمال خود (عقل و قلب) از حرکت استکمالی غافل شده‌اند، تبعاً سلامت روحی و روانی خود را از دست می‌دهند و طبعاً انسان‌های سالمی محسوب نخواهند بود.

البته چنانچه در توضیح طب «سایکوسوماتیک» گذشت (پورافکاری، ۱۳۷۶: ۲/۱۲۲۳) بسیار محتمل است که حتی صحت بدنی (تندرستی)، در نبود سلامت روحی و روانی (سلامت معنوی)، از دست برود؛ و این امر به خاطر اولویت و تأثیری است که مرتبه فرامادی انسان بر مرتبه مادی دارد. در بازگشت به مبحث «اهمیت حرکت استکمالی در سلامت انسان» لازم به ذکر است که: انسان دارای چند «حرکت معنوی» است که چگونگی و جهت این حرکت‌ها تعیین‌کننده وضعیت «سلامت معنوی» او هستند، اگر این حرکت‌ها در جهت صحیح باشند، «سلامت معنوی» انسان تأمین خواهد شد، ولی حرکت در جهت نادرست، موجب بیماری‌های باطنی می‌گردد. ذیلاً به دو قسم از «حرکت‌های معنوی» (حرکت ذهنی و حرکت اخلاقی) اشاره می‌شود:

۱۱-۲- سلامت معنوی با حرکت ذهنی در جهت علم

اساساً تفکر و اندیشه‌ورزی، نوعی حرکت در مرتبه فرامادی و معنوی انسان است؛ تفکر «حرکت ذهن» است برای تبدیل مجهول به معلوم. از آنجایی که هر حرکتی دارای جهتی است، این حرکت ذهنی، ممکن است در جهت درست یا نادرست باشد و تبعاً به مقصد و غایت صواب برسد یا نرسد؛ در واقع، «تفکر» حرکت ذهن است از «مبدأ جهل» به سوی «مقصد علم»، که اگر جهت این حرکت ذهنی، صحیح باشد، غایت این حرکت که «کشف حقیقت» است، حاصل خواهد شد، و «علم منطقی» نیز برای جلوگیری از خطا در این حرکت ذهنی پدید آمده است.^۱ «علم» که محصول این جریان فکری، است، خود یک امر مجرد است و ادله گوناگونی به منظور اثبات «تجرد علم» اقامه شده است (شیروانی، ۱۳۷۴: ۵۰۷).

از «تجرد علم و عالم» (همان: ۵۰۹) می‌توان استفاده کرد که اساساً عالم شدن انسان، محصول یک نوع حرکت غیرمادی (معنوی) است. با توجه به اینکه در منطق، علم را به «حضور صورت شیء در عقل» یا «نقش بستن صورت شیء در عقل» تعریف کرده‌اند (مظفر، ۱۳۸۷: ۲۵) و با توجه به اینکه «جهل مرکب علم نیست» (همان: ۳۳) در باب موضوع «سلامت ذهنی انسان» می‌توان گفت که: اگر حرکت ذهنی آدمی، منجر به پیدایش صورت‌های مطابق با نفس الامر و واقعیات عینی شود و حقیقت را روشن سازد، حرکتی است در جهت کمال قوه ناطقه، که البته با غایت آفرینش این قوه نیز تناسب دارد و به سلامت ذهن می‌انجامد؛ و البته «حرکت استکمالی» یکی دیگر از نام‌های این حرکت صحیح ذهنی است. ولی اگر صورت‌های پدید آمده در ذهن، مطابق با واقع و حقیقت نباشند (یعنی در حالت عدم تطابق ذهن و عین)، تصورات و تصدیقات باطلی در ذهن شکل می‌گیرند، که محصول این جهت‌گیری اشتباه، گرفتاری در «جهل مرکب» است که قوه ناطقه را از غایت آفرینش آن دور می‌کند و به «سلامت» آن آسیب وارد می‌کند و منجر به هدر رفتن قوای ذهنی و افتادن در

۱) در تعریف علم منطقی چنین آمده است: «أَلَّةٌ قَانُونِيَّةٌ تَعَصُّ مِرَاعَاتَهَا الذَّهْنَ عَنِ الْخَطَا فِي الْفِكْرِ» (مظفر، محمدرضا، منطق، ترجمه و اضافات علی شیروانی، دو جلدی، چاپ ۱۸، قم، دارالعلم، ۱۳۸۷، ص ۱۸)



ورطه خیالات و توهمات باطل می‌گردد.

حاصل سخن اینکه: سلامت و کمال عقل که یکی از ضرورت‌های سلامت و کمال انسان است در سایه حرکت صحیح ذهن در جهت کشف حقایق هستی حاصل می‌شود. اساساً وجود «دانش منطقی»-که برای مصونیت از خطای تفکر و پرهیز از گرفتار شدن در انواع مغالطه (درونی و بیرونی) پدید آمده است خود ثابت‌کننده این مطلب است که «حرکت ذهنی» که یک حرکت فرامادی برای تحصیل یک امر مجرد (علم) است، امکان دارد که یا در مسیر صحیح باشد و یا در مسیر غلط. مسیر صحیح در حرکت ذهنی، مسیر کشف حقایق و تکمیل عقل است؛ که سلامت ذهنی را تأمین و تضمین می‌کند؛ و این «کشف حقیقت»، غایتی است که با فطرت و هدف آفرینش قوه ناطقه تناسب دارد. اما مسیر غلط، مسیر گرفتاری در مغالطه و خیالات و اوهام باطل است و بر خلاف غایتی است که قوه ناطقه برای آن خلق شده است، از این رو مسیر زوال استعدادهای عقلی و بیماری و هلاکت است.

۱۱-۳- سلامت معنوی با حرکت به سوی فضایل اخلاقی

«اخلاق» به صفات و هیئت‌های پایدار در نفس گفته می‌شود که موجب صدور افعالی متناسب با آنها، به طور آسان و بدون نیاز به تأمل و تفکر می‌شوند. اگر این شکل‌های باطنی و هیئت‌های نفسانی به گونه‌ای باشند که اعمال زیبا و پسندیده از نظر عقل و شرع، به سهولت و بدون مقاومت درونی از آنها صادر شوند، آنها را «اخلاق نیک» می‌نامند و اگر اعمال زشت و ناپسند از آنها صادر شوند، «اخلاق بد» نامیده می‌شوند (فیض کاشانی، ۱۳۳۹: ۹۵/۵).

غیر از حرکت ذهنی که امکان دارد انسان را به دو مقصد مختلف علم یا جهل مرکب برساند و به آن اشاره شد، حرکت نفس انسان به سوی رذایل و فضایل اخلاقی، خود نوعی حرکت درونی، باطنی و معنوی برای آدمی است. حرکت به سوی فضایل اخلاقی، نشانه سلامت عقل و قلب و موجب کمال و سلامت نفس است؛ و حرکت در جهت رذایل اخلاقی، موجب سلب سلامتی گشته و دگرگونی در جهت هبوط از مقام انسانی و فساد استعدادهای عالی موجود در نهاد انسان است.

در واقع انسان با اعمال خود به سوی هیئت‌های استوار و ملکاتی حرکت می‌کند که اخلاق او را «شکل» می‌دهند و همین اخلاق اکتسابی هستند که در مرحله بعدی، منشأ صدور اعمال انتخابی او می‌گردند. پس می‌توان گفت که اصل و اساس اعمال و افعال انسان، به چگونگی اخلاق او مرتبط است. اخلاق نیکو، منشأ صدور اعمال نیکو می‌شود و اخلاق زشت سرچشمه صدور اعمال نکوهیده است. عارف عالیقدر قرن نهم «اسیری لاهیجی» در تبیین جایگاه والای اخلاق نیکو ابیات زیبایی دارد:

خُلُق بد ز افعال بد هم بدتر است زانکه اصل هر بدی، خُلُق بد است
 خُلُق نیک آمد، صراط مستقیم شد مثال خُلُق بد، نار جحیم
 خُلُق بد، مردود دل‌ها سازد از خدا و خُلُق دور اندازد
 خُلُق نیکو وصف هر انسان بود آدمی با خُلُق بد، حیوان بود

(اسیری لاهیجی، ۱۳۸۸: ۹۹)

«جمال» که یکی از صفات کمالی است با «سلامت» معیت دارد^۱، به طوری که می‌توان یکی از خصوصیات انسان سالم را داشتن «سیرت زیبا» دانست که البته از طریق آراستگی او به فضایل اخلاقی و پیراستگی‌اش از رذایل اخلاقی حاصل می‌شود. این زیبایی سیرت و جمال اخلاقی و آراستگی به فضایل اخلاقی، نه تنها نشانه سلامت نفس انسانی؛ بلکه نشانه کمال نفسانی و حرکت صحیح در حوزه خُلُق‌یات می‌باشد و غایتی است مطابق با «فطرت و هدف آفرینش نفس انسان»، به طوری که سلامت و کمال انسان بدون آن میسر نمی‌شود. اهمیت این حرکت استکمالی تا اندازه‌ای است که آراستگی به تمام مکارم اخلاقی، تنها هدف بعثت رسول گرامی اسلام (ص) اعلام شده است: «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» (مجلسی، ۱۴۰۳: ق: ۲۱۰/۱۶).

۱۱-۴ - «تعادل» شرط لازم برای «سلامت معنوی»

اساساً «تعادل» چه در «جسم» و چه در «جان»، ملازم با «سلامت» در آنهاست و عدم تعادل با

۱. یکی از دلایل معیت «جمال» و «سلامت» این است که: اولاً هر دوی آنها جزو صفات کمالی هستند و هر موجود به اندازه‌ی «کمال وجودی خود» از هر صفت کمالی بهره‌مند می‌شود، ثانیاً خدای متعال هم «جمیل» مطلق و هم «سالم» مطلق است.



عدم سلامتی ملازم است، چنانچه اگر قند یا فشار خون بدن، اندکی بالاتر یا پایین‌تر از حد تعادل باشد، سلامتی بدن جای خود را به بیماری می‌دهد، در امور روانی و باطنی نیز «سلامت نفسانی» در گرو «تعادل در امور معنوی» است. بنابراین رعایت اعتدال یکی از مهم‌ترین گام‌های رسیدن به سلامتی است. از این رو می‌توان گفت که یکی دیگر از ضرورت‌های کسب «سلامتی»، داشتن «تعادل» است.

حضرت علی (ع) می‌فرماید: «مَنْ أَرَادَ السَّلَامَةَ فَعَلَيْهِ بِالْقَصْدِ» (تمیمی، ۱۳۶۶: ۳۵۴)؛ انسان‌های سالم، کسانی هستند که اعتدال را در همه امور خود رعایت می‌کنند؛ آن حضرت در توصیف پیامبر اکرم (ص) نیز فرمودند: «سِيرَتُهُ الْعَدْلُ» (التوحيد للصدوق: ۷۲).

اما در مورد «تعادل» باید به چند نکته توجه داشت:

نکته اول: رعایت اعتدال بدون «دیدن نقطه تعادل» میسر نمی‌شود؛ از سوی دیگر، دیدن نقطه تعادل، نیازمند نور است و این نور-بنا به آیات و روایات- همان علم و معرفت است! لذا رعایت اعتدال، فقط در سایه «تعلم» ممکن می‌شود؛ به بیان دیگر فقط انسان‌های عالم هستند که می‌توانند «حد و وسط» را تشخیص داده و حق و باطل را از هم تمیز دهند و تبعاً قدم بر صراط مستقیم بگذارند، و در اعمال خود، ارکان تعادل (یعنی به جا، به موقع، به اندازه بودن افکار و گفتار و رفتار) را رعایت کنند. لذا حضرت علی (ع) فرمود: «جاهل را نبینی مگر در حال افراط یا تفریط» (حکیمی، ۱۳۸۰: ۱ / ۲۰۰). زیرا جاهل، تاریکی است و جاهل به دلایل مختلف گرفتار ظلمات بوده و از داشتن قوه تشخیص حق و باطل (فرقان) محروم است؛ و چون نمی‌تواند حد و وسط را ببیند، طبعاً به هنگام عمل، گرفتار افراط یا تفریط خواهد شد.

نکته دوم: «تعادل» همیشه به معنای «یکسانی و تساوی» نیست اگرچه در مواردی در صورت تساوی موضع‌ها عدالت با مساوات مطابق می‌گردد؛ بنا به آموزه‌های دینی عالم هستی بر اساس «عدل» و «حق» افراشته شده است^۲ نه «یکسانی». در تعریف «عدل» نیز مشهور است

۱) امام صادق (ع) فرمود: «الْعِلْمُ نُورٌ يَقْدِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبٍ مَنْ يَشَاءُ» (مصباح الشریعة: ۱۶)

۲) از رسول گرامی (ص) نقل است که فرمود: «بِالْعَدْلِ قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ» از حضرت علی (ع) است که: «بِالْحَقِّ قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ» (منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه (خوئی) ج ۱۸، ص ۳۴۲).

که: «الْعَدْلُ إِعْطَاءُ كُلِّ ذِي حَقِّ حَقَّهُ». هر چیزی در این عالم جا و مقامی دارد و عدل هر چیزی را سر جای خودش قرار می دهد چنانچه حضرت علی (ع) فرموده است: «الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا» (سید رضی، ۵۵۳).

اما عدم رعایت «عدل» و «حق»، «ظلم» است؛ از این رو در مقابل «اعتدال»، «ظلم» قرار می گیرد؛ مولوی ضمن اینکه عدل و ظلم را در مقابل هم به عنوان دو ضد مطرح کرده، آن ها را این گونه تعریف نموده است:

عدل چه بود؟ وَضْعُ انْدَرِ مَوْضِعِش	ظلم چه بود؟ وَضْعُ دَرِ نَامَوْعِشِ
عدل چه بود آب ده اشجار را	ظلم چه بود آب دادن خار را
نیست باطل هر چه یزدان آفرید	از غضب وز حلم وز نُصْحِ وَ مَكِيدِ
نفع و ضرر هر یکی از موضع است	علم از این رُو واجب است و نافع است
ای بسا زجری که بر مسکین رود	در ثواب از نان و حلوا به بُود

(همان، دفتر ششم، ص ۱۰۳۷)

منظور ما این است که بگوییم «اعتدال» پرهیز از افراط و تفریط است، نه رعایت تساوی؛ زیرا یک فعل خاص ممکن است در یک جا «عدل» باشد و در جای دیگر «ظلم». به این ترتیب، «عادل» کسی است که با در نظر گرفتن تفاوتها، حقوق هر چیزی را متناسب با حق آنها رعایت نماید. حال در مبحث رابطه «سلامتی» با «تعادل» باید گفت: همان طوری که قبلاً اشاره شد، انسان بطور کلی دارای چهار رابطه و نیز دو مرتبه وجودی است؛ بنابراین مبنا، «عادل» کسی است که حق هر بخش از مراتب دو گانه و روابط چهارگانه را آن گونه که شایسته است اداء کند؛ یعنی به «مرتبه مادی» به اندازه شایستگی آن بهاء دهد و به «مرتبه فرامادی» نیز همچین؛ هم ارزش جسم و دنیا، و هم ارزش جان و آخرت را بشناسد و با نظر به «تفاوت جایگاه و ارزشها» سهم و حقوق هر کدام را عادلانه اداء کند؛ و این گونه است که هر چیزی سر جای خود قرار می گیرد. اگر بُعد معنوی و آخرت، مقام والاتری از بُعد مادی و دنیا دارد. چنانچه در قرآن کریم،

خبر از این برتری داده شده: «وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْتَى» (الاعلی: ۱۷)؛ پس رعایت اعتدال ایجاب می کند که به آن اهمیت بیشتری داده شود. به این ترتیب با وجود چنین تعادلی، انسان در مسیر جاده سلامت که همان «صراط مستقیم» است، گام برمی دارد و شکوفایی استعدادها و رشد و کمال انسان، محصول حرکت بر چنین صراطی است. از این رو به طور مختصر می توان گفت که: «تعادل» منجر به «سلامت» است و این «سلامت» به «سعادت» منتهی می گردد.

۱۱-۵- رابطه سلامت و تعادل با توجه به دیدگاه ارسطویی

از نظر ارسطو اصل بنیادین یک شخصیت سالم، اصل «اعتدال» است که ابوعلی مسکویه رازی (وفات ۴۲۱ ق.) و نویسنده کتاب معروف «تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق»، یکی از شاخص ترین نمایندگان این رویکرد فلسفی و عقلی به اخلاق است.

نظریه اخلاقی شخصیت سالم ارسطو، «اخلاق فضیلت» خوانده می شود که به طور عمده در کتاب نفس و دو رساله دیگر به نامهای «اخلاق نیکوماخوس» و «اخلاق ائودوموس» آمده است. اخلاق فضیلت که گاه با توجه به معادل یونانی فضیلت، اخلاق آریاتک^۱ نامیده می شود یکی از نظریات مهم حاکم بر فلسفه اخلاق بوده است که بر اندیشه بشری تأثیری ماندگار گذاشته است چنانچه هنوز هم اصول اساسی آن مورد استفاده معلمان اخلاق قرار می گیرد.

ارسطو اصطلاح «ائودایمون»^۲ را درباره شخصیت سالم به کار برده است. «ائو» در زبان یونانی به معنای خوب و سالم و «دایمون» به معنای روح یا روان است. همچنین اصطلاح «ائودایمونیا» به معنای «سلامت روان» به کار می رود. فحوای آموزه های ارسطو و پیروانش در مورد قانون زرین اعتدال، چنین است که: نفس انسان دارای سه قوه ناطقه، شهویه و غضبیه است؛ این سه قوه که با یکدیگر تعامل دارند و بر هم تأثیر می گذارند، یا درست و به اندازه کار می کنند و در حد وسط قرار می گیرند و یا در عملکرد خود دچار افراط و تفریط می شوند؛ عملکرد معتدل هر قوه «فضیلت» محسوب می شود و غرض آفرینش حکیمانانه آن

1).Aretic

2).Eudaimon

قوه را تأمین می‌کند؛ کم‌کاری یا بیش‌فعالی هر یک از این قوا، «رذیلت» محسوب می‌شود. حد وسط در عملکرد قوه ناطقه، فضیلت «حکمت» نامیده می‌شود که در وسط دو حد افراط و تفریط قرار می‌گیرد؛ رذیلت «سفاهت» (یا سفسطه) حد افراط، و رذیلت «بلاهت» حد تفریط در عملکرد قوه ناطقه هستند. حد وسط در قوه شهویه، فضیلت عفت است که در بین دو رذیلت شره و خمود قرار دارد که این رذایل محصول افراط و تفریط در عملکرد قوه شهویه می‌باشند. حد اعتدال در قوه غضبیه، شجاعت خوانده می‌شود که بین دو رذیلت تهور (حد افراط) و جبن (حد تفریط) واقع می‌شود. بدین ترتیب انسان سالم کسی است که آراسته به فضایل سه‌گانه «حکمت» و «عفت» و «شجاعت» شده باشد و همه قوای سه‌گانه نفس او، عملکردی متعادل داشته باشند زیرا از اجتماع فضایل سه‌گانه مذکور، فضیلت دیگری در نفس پدید می‌آید که ملکه «عدالت» نام دارد؛ این فضیلت نهایی، منشأ افکار و گفتار و رفتار عادلانه می‌شود و باعث می‌شود که انسان، حق هر صاحب‌حقی را به درستی اداء کند و هر چیزی را سر جای خود بگذارد. اما چنانچه شخصی به این فضیلت عدالت آراسته نشود، در اعمال خود یا دچار رذیله «ظلم» می‌شود و یا در ورطه «انظلام» می‌افتد.

۱۲- نتایج مقاله

- اسلام «دین سلامتی» و قرآن «کتاب شفا و سلامتی» است.
- «سلامت» به «سعادت» منتهی می‌شود. اهل سلامت، همان «اهل نجات» و «اهل رستگاری» و «اهل بهشت» هستند.
- انسان سالم، انسانی است که در مراتب دوگانه و روابط چهارگانه انسانی، از سلامتی نسبی برخوردار باشد.
- سلامت معنوی، محصول سلامتی مراتب معنوی انسان است.
- «سلامت» که خود صفتی کمالی برای انسان است، همچنین مقدمه‌ای برای نیل به سایر صفات کمالی و ملازم با آنهاست. به بیان دیگر هیچ کمالی، بدون «سلامت» حاصل نمی‌شود.

- سلامت عقل و سلامت قلب، دو ضرورت اساسی برای سلامت انسان هستند.
 - کمال عقل و کمال نفس و حسن اخلاق با هم ملازمند و از نشانه‌های انسان کامل و سالم هستند.
 - از جمله نشانه‌های سلامت عقل، تشخیص و درک حقیقت است؛ و از نشانه‌های سلامت قلب، محبت و مهرورزی به خالق و مخلوقات الهی است.

برای تشخیص بیماری‌های معنوی و تصحیح عملکرد نادرست جوانان، باید:
 اولاً) مراتب و قوای معنوی انسان، شناسایی شوند؛
 ثانیاً) اهداف نهایی آفرینش آنها شناخته شوند؛
 ثالثاً) قابلیت‌ها و وظایف و عملکرد صحیح هر کدام بررسی شود.

- کم عقلی، سخت‌ترین مرض هاست. برخی از آفات عقل عبارتند از: عدم به‌کارگیری آن (بلاغت) و یا به‌کارگیری نادرست از آن (سفسطه).

- بدون قلب سالم، کسی وارد بهشت نمی‌شود. بیماری قلبی دارای مراتب مختلفی است؛ این بیماری‌ها محصول عملکرد خود انسان اند. برخی از آفات قلب عبارتند از: گناه، کفر، شرک، غفلت و فراموشی یاد خدا، قساوت، تعلقات و حب دنیا، و سوسه‌های شیطان... گناهان، لکه‌های آلوده‌کننده‌ای هستند که حجاب چشم دل می‌شوند و این آینه حق نما را مکدر می‌سازند و موجب مراتب مختلفی از «بدبینی» و «کج‌بینی» و حتی «نابینایی» می‌شوند.

- «حرکت استکمالی» و «تعادل»، دو شرط اساسی در ایجاد «سلامت معنوی» هستند. به بیان دیگر، سلامت معنوی نیازمند «حرکت‌های معنوی» در «جهت کمال»، و نیز «تعادل» در «مراتب وجودی» است.

- حداقل دو حرکت معنوی در بعد معنوی، برای رسیدن به سلامت معنوی ضرورت دارد: «حرکت استکمالی ذهنی» و «حرکت استکمالی اخلاقی».

- سلامت و کمال عقل، در سایه حرکت صحیح ذهن در جهت کشف حقایق هستی حاصل می‌شود.
 - حرکت نفسانی به سوی فضایل اخلاقی، یکی از ضروریات شخصیت سالم و «انسان سالم» است.
 - حرکت در مسیر کمال، به معنی حرکت به سوی غایت آفرینش انسان و قوای انسانی است؛ چنین حرکتی تضمین‌کننده سلامتی انسان نیز می‌باشد. حرکت در جهت مخالف، حرکت به سوی زوال قوا و هلاکت است.

منابع

- ۱- قرآن کریم (بر اساس ترجمه استاد محمد مهدی فولادوند، نشر شاهد، نوبت چاپ سوم، تهران ۱۳۸۶)
- ۲- آزاد، حسین (۱۳۸۹). روانشناسی سلامت، تهران: انتشارات بعثت.
- ۳- ابن بابویه، محمد بن علی (۱۳۹۸ ق). التوحید (للمصدق)، تحقیق و تصحیح هاشم حسینی، قم: جامعه مدرسین (تاریخ وفات مؤلف: ۳۸۱ ق)
- ۴- ابن شعبه، حسن بن علی (۱۳۷۶). تحف العقول، ترجمه محمد باقر کمره‌ای، مصحح علی-اکبر غفاری، تهران: کتابچی.
- ۵- ابن عربی، محی‌الدین (۱۳۸۸). کشف المعنی عن سر أسمائیه الحسنی، شرح و ترجمه علی زمانی، قم: آیت اشراق.
- ۶- آزدی، عبدالله بن محمد (بی تا). کتاب الماء، تصحیح: محمد مهدی اصفهانی، ۳ جلدی، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ پزشکی، طب اسلامی
- ۷- اسیری لاهیجی، محمد بن یحیی (۱۳۸۸). اسرار الشهود، تصحیح سیدعلی آل داود، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- ۸- تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد (۱۳۶۶). تصنیف غررالحکم و دررالکلم، مصحح: مصطفی درایتی، قم: دفتر تبلیغات
- ۹- بیستانی، فؤاد افراهم (بی تا). فرهنگ ابجدی، ترجمه رضا مهیار، تهران: انتشارات اسلامی.
- ۱۰- پاینده، ابو القاسم (بی تا). نهج الفصاحه، تهران: دنیای دانش.
- ۱۱- پورافکاری، نصرت‌اله (۱۳۷۶). فرهنگ جامع روانشناسی - روانپزشکی و زمینه‌های وابسته، دو جلدی، تهران: نشر فرهنگ معاصر
- ۱۲- جعفر بن محمد علیه السلام - امام ششم - (۱۳۶۰). مصباح الشریعه، ترجمه علامه حسن مصطفوی، تهران: انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، نوبت چاپ اول.
- ۱۳- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۵). مبایذ اخلاق در قرآن، قم: اسراء.
- ۱۴- حسینی زبیدی، محمد مرتضی (۱۴۱۴ ق). تاج العروس من جواهر القاموس، تحقیق و تصحیح:

علی سیری و علی هلالی، ۲۰ جلدی، بیروت: دارالفکر

۱۵- حسینی همدانی نجفی، محمد (۱۳۳۳). درخشان پرتوی از اصول کافی، ۶ جلدی، قم: چاپخانه علمیه قم.

۱۶- حکیمی، محمدرضا و محمد و علی (۱۳۸۰). الحیاء، ترجمه احمد آرام، تهران: نشر دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

۱۷- خرمشاهی، بهاءالدین (۱۳۷۷). قرآن پژوهشی، تهران: مرکز نشر فرهنگی مشرق.

۱۸- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷). لغت نامه دهخدا، تهران: مؤسسه لغت نامه دهخدا.

۱۹- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (بی تا). ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، ترجمه و تصحیح: غلامرضا خسروی، ۴ جلدی، تهران: مرتضوی.

۲۰- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق). مفردات الفاظ القرآن، تصحیح صفوان عدنان داودی، بیروت: دارالقلم.

۲۱- شریف الرضی، محمد بن حسین (۱۴۱۴ق). نهج البلاغه (للسبحة صالح)، تحقیق و تصحیح صبحی صالح، قم: هجرت (تاریخ وفات مؤلف: ۴۰۶ق).

۲۲- شیروانی، علی (۱۳۷۴). دروس فلسفه، قم: دارالعلم.

۲۳- شجاعی، محمدصادق (۱۳۸۹). نظریه های انسان سالم، قم: مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی.

۲۴- طباطبایی، محمد حسین (بی تا). تفسیر المیزان، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، قم: دفتر نشر اسلامی.

۲۵- طریحی، فخرالدین بن محمد (۱۳۷۵). مجمع البحرين، تصحیح: حسینی اشکوری، احمد ۶ جلدی، تهران: مرتضوی.

۲۶- عسکری، حسن بن عبدالله (۱۴۰۰ق). الفروق فی اللغة، بیروت دار الآفاق الجدیدة.

۲۷- علی بن الحسین، امام چهارم علیه السلام (۱۳۷۶). الصحیفة السجادیة، قم: دفتر نشر الهادی.

۲۸- صدر الدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۳۸۳). شرح أصول الكافی (صدرا)، مصحح: محمد خواجوی، چاپ اول، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

۲۹- صفار، محمد بن حسن (۱۴۰۴ق). بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، محقق

- و مصحح: محسن بن عباس علی کوچه باغی، قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی.
- ۳۰- کفعمی، ابراهیم بن علی عاملی (۱۴۱۸ق). *البلد الامین و الدرع الحصین*، بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
- ۳۱- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۹). *أصول الکافی*، ترجمه جواد مصطفوی، تهران: کتاب فروشی علمیه اسلامیة.
- ۳۲- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق). *الکافی*، مصحح: علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، ۸جلدی، تهران: دار الکتب الإسلامیة.
- ۳۳- فیض کاشانی، ملا محمد محسن (۱۳۳۹ق). *المحجة البيضاء فی تهذیب الإحیاء*، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران: مکتبه الصدوق.
- ۳۴- فعالی، محمد تقی (۱۳۷۹). *تجربه دینی و مکاشفه عرفانی*، تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، چاپ اول.
- ۳۵- قیصری، داود بن محمود (۱۳۸۱). *رسائل قیصری*، تعلیق جلال الدین آشتیانی، تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، چاپ دوم.
- ۳۶- مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی (۱۴۰۳ق). *بحار الأنوار*، چاپ دوم، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ۳۷- مصباح یزدی، محمد تقی (۱۳۷۸). *آموزش فلسفه*، تهران: نشر امیرکبیر، ۲ جلدی.
- ۳۸- مطهری، مرتضی، (۱۳۷۸). *انسان کامل*، تهران: انتشارات صدرا.
- ۳۹- مطهری، مرتضی (۱۳۶۹). *حرکت و زمان در فلسفه اسلامی*، تهران: حکمت.
- ۴۰- مظفر، محمد رضا (۱۳۸۷). *منطق*، ترجمه و اضافات علی شیروانی، دو جلدی، چاپ ۱۸، قم: دارالعلم.
- ۴۱- مولوی، جلال الدین محمد (۱۳۹۰). *مثنوی معنوی*، به سعی و اهتمام نیکلسون، چاپ دوم، تهران: طلابی.
- ۴۲- مفضل بن عمر (بی تا)، *توحید المفضل*، محقق و مصحح: کاظم مظفر، قم: داوری.
- ۴۳- هاشمی خویی، میرزا حبیب الله (بی تا). *منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة (خوئی)*، ترجمه حسن حسن زاده آملی و محمد باقر کمره ای، محقق و مصحح: میانجی، ابراهیم، ۲۱ جلدی، تهران: مکتبه الإسلامیة.